

کاربرد ادبی حرف الف در اشعار شعرای عارف (سنایی، عطار و مولوی)

غلامرضا حیدری*

دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد ابهر

چکیده

حرف الف (آ)، به واسطه‌ی برخی ویژگی منحصربه‌فرد و حالت و جایگاه خاص، از پرکاربردترین حروف در آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات در اشعار عارفانی چون سنایی، عطار و مولوی است. حرف الف که نماینده‌ی عدد یک در حساب جمل و نخستین حرف الفبای زبان فارسی و عربی و اولین حرف از حروف ابجد است، در اکثر اشعار این شعرا، کنایه از سر بیچون، عالم تجرید و تفرید، ذات احدیت و نیز مظهر ضعف، فقر، گدایی، عدم، شادابی، خردی، صداقت، پیشوایی، استقامت و... است. در این مقاله، با بر اساس تعداد شواهد شعری به‌دست آمده از اشعار این شاعران، با بررسی کاربرد ادبی حرف الف، دو نوع ساختار، مورد بحث قرار گرفت؛ ساختار اول، شامل تصاویر، مضامین، تعابیر ادبی بر پایه‌ی حالت و ویژگی حرف الف است و ساختار دوم، شامل عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از حالت و ویژگی این حرف. با تحلیل این دو ساختار، در کل، می‌توان گفت تعداد شواهد شعری ساختارهای فوق در اشعار سنایی بیش از سه شاعر دیگر است. مولوی بعد از سنایی، در مقام دوم در خلق این ساختارهای ادبی قرار دارد. در نهایت، عطار با کمترین تعداد شواهد شعری از تصاویر ادبی و تعابیر کنایی، کمترین بازی ادبی را با الف داشته‌است.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی phlitgholamrezaheidary@yahoo.com

واژه‌های کلیدی: الف، کارکرد حرف الف، سنایی، عطار، مولوی.

۱. مقدمه

یکی از مباحث زیباشناسی که در ادبیات پارسی از دیرباز تاکنون مورد توجه بسیاری از شعرا، به ویژه شعرای سنتی بوده، حرف‌گرایی و بازی با حروف بوده است. شاعران و نویسندگان، با عنایت به شکل، حالت و ویژگی حروف الفبا، مضامین بکری را می‌آفرینند و با خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز، از این علائم ظاهری حروف، بهره فراوانی می‌برند. در نوشته‌های آن‌ها، هر حرفی جانی دارد که به زبان کنایه، رمز، ایما، ارزش و... با دیگران سخن می‌گوید، زمانی زبان «الف»، گویای عریانی، فقر، بلندی، راستی، کشیدگی و... زمانی زبان «میم»، گویای خردی، گردی و... زمانی زبان «دال»، گویای ناتوانی، کوژی و... زمانی زبان «نون»، گویای کجی و ناراستی و... است. حروف در اثنای این نوشته‌ها، مقدار و ارزش هم می‌یابند و بر پایه‌ی همین نگرش، «الف» را نمایانگر عدد یک می‌دانند و «ب» را نمودی از عدد دو و «ج» را نشان دهنده‌ی عدد سه و «د» را نمودی از عدد چهار.

تشبیه به شکل و حالت حروف الفبا و نیز بهره‌مندی از ویژگی‌های این حروف در خلق مضامین ادبی و تصاویر شاعرانه، مثلاً، تشبیه کردن و نسبت‌دادن حالت زلف به «ج»، «د»، «ح» و چشم به «ص» و «ع» و گوش به «ج» و قامت بلند به «ا»، از نمونه‌های این توجه است.

خلق تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات نغز و ظریف با حروفی که خود، خالق آن تعابیر و ترکیبات هستند، نغزی و ظرافت‌کار را بیشتر می‌نمایاند و زمانی که ایهام، جناس و دیگر آرایه‌های ادبی بدان افزوده می‌شود و ذهن خلاق نویسنده و شاعر، بستری مناسب برای این تصاویر ذهنی و تخیلی فراهم می‌کند، خواننده را به وجد و نشاط درمی‌آورد. با عنایت به همین توجه خاص شعرا و نویسندگان ادب پارسی به خلق تصاویر هنری زیبا از اشکال، حالات و ویژگی‌های حروف الفبا، اکثر بلاغت نویسان گذشته و حال، در

کتب بلاغی خود، در کنار مباحث و مقوله‌های زیباشناسی بدیع و بیان، به بحثی پیرامون زیباشناسی حروف با عنوان‌هایی چون بازی با حروف، حروف گرایبی، تشبیه حروفی و... نیز پرداخته‌اند.

۱. ۱. اهمیت و بیان مسئله

شاعران و نویسندگان به آفرینش تصاویر، مضامین، تعابیر و ترکیبات به مدد شکل حروف الفبا، به ویژه حرف «الف» توجه گسترده‌ای دارند؛ زیرا این حرف به واسطه‌ی شکل و جایگاه خاص و برخی ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پُرکاربردترین حروف در ادب پارسی است؛ به همین دلیل در این مقاله به دامنه‌ی کاربرد حرف «الف» در خلق تصویرهای شعری و هنری شاعران عارفی چون سنایی، عطار و مولوی که به تصویرسازی با «الف» توجه خاص داشته‌اند، می‌پردازیم و با تحلیل و بررسی مجموعه‌ی کامل شواهد شعری به دست آمده از اشعار سنایی (دیوان کامل اشعار سنایی و حدیقه الحقیقه)، اشعار عطار (دیوان کامل اشعار عطار و منطق الطیر) و اشعار مولوی (کلیات شمس و مثنوی معنوی) در زمینه‌ی کاربرد ادبی حرف «الف»، به برساخته‌های ادبی آن در دو ساختار اصلی اشاره می‌کنیم، هرچند در بسیاری موارد، در ساخت فضاهای شاعرانه، از تداخل و خلط دیگر حروف، در دامنه‌ی حروف دیگر، گریزی نیست.

۱. ۲. پیشینه‌ی پژوهش

شعرای عارف ادب پارسی، اگرچه در آفرینش مضامین و تعابیر متنوع و بکر ادبی نسبت به دیگر شعرای پارسی‌گوی، پُرکارتر بوده‌اند، اما در زمینه‌ی آفرینش تعابیر و ترکیبات و مضامین برساخته از حروف الفبا به ویژه حرف «الف»، نسبت به دیگران، کم‌کارتر بوده‌اند و همین امر، باعث شده است تا مقالات و تحقیقات کمتری در این زمینه، ارائه گردد. هرچند در کنار برخی از این تحقیقات بسیار معدود، در حاشیه، به صورت مختصر، به موارد ارزشمندی در خصوص توجه این شعرای عارف به حرف «الف»، اشاره شده است،

ولی در این راستا پژوهشی انجام نشده و مقاله‌ای نوشته نشده است. مقاله‌ی حاضر می‌تواند زمینه‌ای برای پرداختن به دیگر حروف الفبای فارسی، در اشعار این شعرا و دیگر شاعران در حوزه‌های مختلف، حتی در دامنه‌ای وسیع‌تر در سبک‌های ادبی دیگر باشد. از مقالاتی که به کاربرد ادبی و هنری حرف الف در پهنه‌ی ادب پارسی پرداخته‌اند، می‌توان به این مقالات اشاره کرد: ۱. «کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک خراسانی»، به قلم نگارنده (۱۳۹۷) که در آن نگارنده به این نتیجه رسیده است که تصاویر و تعبیر برساخته از حرف «الف» در اشعار انوری در زمره‌ی بهترین و لطیف‌ترین تصاویر هنری «الف» در سبک خراسانی به شمار می‌رود. برساخته‌های ناصر خسرو هرچند لطافت ادبی تعبیرات انوری را ندارد، از جهت آمار شواهد شعری، بعد از انوری قرار دارد. شاعرانی چون سوزنی، معزی، قطران و... بعد از انوری و ناصر خسرو به خلق تصاویری نغزی از الف پرداخته‌اند. حسن غزنوی، مسعود سعد سلمان، ابوسعید ابوالخیر، منوچهری، عثمان مختاری و... بسیار کم به این امر پرداخته‌اند. ۲. «کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در پهنه‌ی ادب پارسی با تکیه بر اشعار سبک هندی»، به قلم نگارنده (۱۳۹۶). نگارنده در این مقاله بیان داشته است که صائب یکی از پرکارترین شعرای سبک هندی در خلق مضامین نغز و ظریف از حرف «الف» است. صائب با تزیینی خاص، از زوایای مختلف به «الف» نگاه کرده است. پرداخت همه‌سویه، ظریف و دقیق به حالات شاعرانه‌ی «الف» و انعکاس چندجانبه‌ی فضاها‌ی هنری و ادبی و تصویری آن، از کاربردهای شاخص بیدل هست. کلیم، فضولی، نظیری، حزین، غالب، طالب، باباغانی و... بعد از صائب و بیدل به صورت پراکنده به تصویرسازی از «الف» پرداخته‌اند.

۲. جایگاه ادبی حرف الف

الف، آ، ا، نام نخستین حرف الفبا و حرف تهجی زبان پارسی و عربی است. «الف» که به آن «الف مقصوره» و «الف ممدوده» نیز می‌گویند، اولین حرف از حروف جمل و ابجد

است. «الف» در حسابِ جَمَل، نماینده‌ی عددِ یک و در جدول تقویمی، علامتِ روزِ یکشنبه است. «الف»، در شعر برخی شعرای عارفِ ادبِ پارسی، کنایه از ذاتِ احدیّت، روحِ اعظم، حقیقتِ واحده، عالمِ تجرید و تفرید، سرُّ بیچون و... است.

شاعران و نویسندگان در پهنه‌ی ادبِ پارسی، در تمام سبک‌های ادبی و دوره‌های زمانی آفرینشِ شعر و نثر پارسی، همواره در خلقِ جلوه‌های زیبای هنری و شاعرانه، از شگردهای ادبی گوناگونی بهره جسته‌اند و کلام خود را در زیباترین شکل به خواننده‌ی خود عرضه کرده‌اند. یکی از این شگردهای ادبی در ایجاد تصاویر زیبای شاعرانه، در کنار دیگر آرایه‌های ادبی، پرداختن به ویژگی و جایگاه خاصّ ادبی حروفِ الفبای فارسی، علاوه بر نقش آفرینی این حروف در ساخت کلام و جمله است. هرچند همه‌ی حروف، در این راستا، به گونه‌ای مورد توجه نویسندگان و شعرا بوده‌اند، در میان این حروف، حرفِ «الف»، جایگاه ادبی خاصی دارد، به طوری که آن را از دیگر حروف الفبا، متمایز کرده است.

براساس این، با بررسی مجموعه‌ی کامل شواهد شعری به دست آمده از اشعار سنایی (شامل دیوان کامل اشعار سنایی و حدیقه الحقیقه)، اشعار عطار (شامل دیوان کامل اشعار عطار و منطق الطیر) و اشعار مولوی (شامل کلیات شمس و مثنوی معنوی) در زمینه‌ی کاربرد ادبی حرفِ «الف»، دو نوع ساختار، قابل بحث است؛ ساختارِ اوّل، شامل مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیراتِ نغز و ظریفِ ادبی براساسِ شکل و ویژگی حرفِ «الف» است و ساختارِ دوم، شامل عبارت‌های فعلی و کنایی بر ساخته از شکل و ویژگی حرفِ الف است. در این مقاله، سعی شده است به این دو ساختار پرداخته شود.

۱.۲. ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیراتِ نغز و ظریفِ

ادبی براساسِ شکل و ویژگی حرفِ الف

برخی اشکال و ویژگی‌های خاصّ و متنوّع حرفِ «الف» که شاعران و نویسندگان ادب پارسی، به ویژه سنایی، عطار و مولوی در اشعار خود، در خلق تصاویر ادبی، از آن‌ها بهره می‌برند، به قرار زیر است:

- «الف» در آغاز حروفِ الفبا قرار دارد؛ بنابراین، پس، سابق، پیشرو، پیشوا، صدرنشین، نامور، معروف و باکمال است و رتبت و جایگاه آن، بیشتر و برتر از همه است و پیش از همه به شمار می آید.

- «الف»، راست، کشیده، افراشته و بی پیچ و خم است؛ پس، مظهر سرافرازی و سربلندی است. قدوقامت موزون، استوار، کشیده، مستقیم و رعنا و آراسته، به ویژه محبوب و معشوق را به آن نسبت می دهند. «الف» قامت یار، در دل جای دارد. «الف»، سر بر آسمان دارد و عاشقِ قدوبالای خود است و به آن می بالد.

- «الف»، باریک، نازک و کشیده است. لاغری، ضعف، عدم و نیز باریکی و هلالی کمر و اندام را به آن نسبت می دهند.

- «الف» به واسطه‌ی شکل ایستایی، استقامتی و جایگاه آغازین حروف، نماد ایستادگی، استقامت، قیام و... است. «الف»، بر قدم‌های خود سوار است و برپا و سرپاست.

- «الف» هیچ کدام از حرکات را نمی گیرد و نیز فاقد نقطه است؛ در نتیجه مظهر بی چیزی، فقر، گدایی، عدم، فنا و... است. «الف» دست در امکان ندارد و بر هیچ افتاده و در بند هیچ است.

- «الف» مد و سرکشی بر سر دارد. از مد «الف» به سایبان، کلاه، تاج، افسر «الف» تعبیر می کنند. «الف»، به واسطه‌ی این تاج و کلاه، کلاه‌دار و تاج‌دار و سپهدار است. چون سرکش دارد، سرکش هم است.

- «الف» در شکل نوشتاری، سر ندارد و از آن به بی سری «الف» تعبیر می کنند.
- «الف» چون در آغاز حروف با قامتی استوار قرار دارد و کلاهی هم بر سر دارد، سپهداری را به آن نسبت می دهند.

- «الف» به واسطه‌ی شکل خاص خود، مظهر حیرانی، سرگردانی، جنون و عاشقی است.
«الف» از عشق، به سر می گردد، اما از عشق بر نمی گردد.

- «الف» در شکل نوشتاری، دو سر دارد؛ از این مطلب به زبان «الف» و یا به دوزبانی «الف» تعبیر می‌کنند. «الف» زباندار و دوزبان، با وجود داشتن زبان، خاموش و ساکت است. «الف» دو زبان دارد و دوزبانی است، اما دوزبان و متملق و دورو نیست.
- «الف» همیشه، اعراب سکون می‌گیرد؛ در نتیجه مظهر سکون، بی‌حرکی و آرامش و... است.
- «الف» به واسطه‌ی شکل خاص خود، میان را بسته، آماده‌ی خدمت و انجام کار و حرکت است.
- «الف» شکل راست شده‌ی حرف ه است. «الف» مظهر راستی و «ه»، مظهر خمیدگی است.
- «الف» اگر به شکل نعل درآید، تبدیل به «ن» می‌شود.
- «الف» از حروف دیگر جدا نوشته می‌شود و در صورت اتصال، فقط به حرف قبل خود متصل می‌شود، میل به وصل ندارد و از جمله‌ی حروف منزّه است؛ پس، مظهر تنهایی، یکتایی، جدایی، آزادی، وارستگی، گوشه نشینی، تجرد، تفرّد و یگانگی و... است.
- «الف» همیشه به یک شکل نوشته می‌شود و در اتصال با حروف دیگر هم، برخلاف برخی از حروف، بدون تغییر شکل و ماهیت، نوشته می‌شود و ظاهرش راست و یکتا و پاک است؛ از این رو، «الف» یک‌شکل، مظهر یکرویی، صداقت، درستی، پاکی، وفاداری و... است.
- «الف» در نوشتار، شکل کوتاه شده‌ای هم به نام الف مقصوره دارد که مظهر خردی است. دل تنگ و کوچک و قاچ کوچک هندوانه، طالبی، خربزه و آشیانه و خانه و مکان کوچک و هر چیز مختصر، کوتاه، اندک و بی‌مقدار و... را «الف» می‌گویند. یک‌الف‌بیچه و یک‌الف‌زخم و یک‌الف... و نیز الف‌الف‌شدن و الف‌الف‌کردن به معنای ریزریز و خردخرد و تکه‌تکه و شرحه‌شرحه‌شدن و کردن، از این تعابیر برگرفته شده است.
- «الف» راست و استوار است و جز راستی چیزی ندارد؛ پس، راست‌پیشه است و از راستی، اساس تمامی حروف گشته است.

- «الف» اولین حرف آفرینش است. هرچند ذاتاً در مرتبه‌ی اوّل است، اما در صورت متصل شدن به حروف دیگر، در پایان قرار می‌گیرد.

- «الف» در حالت وصل، به تلفّظ در نمی‌آید. «الف» وصل در این حالت، مخفی می‌شود.
- «الف» در شکل نوشتاری، عُریانی، پرافکنندگی، آشکارایی، شادابی و... را به ذهن متبادر می‌کند.

- «الف» از ترکیب و از به‌هم‌پیوستن سه نقطه ساخته می‌شود. در هنر خوشنویسی و خطاطی نیز، امتداد و کشیدگی «الف»، معمولاً به‌اندازه‌ی سه نقطه در کنار هم است. از این مطلب، به تکثر و تعدّد از وحدت تعبیر می‌کنند. تعبیری چون اوّل و آخر «الف» نقطه‌ای است، «الف» یک نقطه است، اصل و مبداء «الف» یک نقطه است، «الف» ظرف است و نقطه، مظروف، نقطه‌ی وحدت در «الف» هویدا شد، «الف» از نقطه پیدا شد و... بر پایه‌ی همین تعبیر به وجود آمده است.

- «الف» قطب حروف است و در همه‌ی آن‌ها حضور دارد. حروف و اعداد دیگر یا به گونه‌ای شکل تغییر یافته‌ی حرف الف هستند یا در ساختار شکل خود، حرف «الف» را هم دارند. پس، جمله‌ی حروف و اعداد بر محور و مدار حرف «الف» می‌گردند و «الف» همه‌چیز را در جان خویش جای می‌دهد؛ به تکثر و تعدّد از وحدت و تکثر ذات اشیا، بامسمای «الف» تعبیر می‌کنند. تعبیری چون «الف» در همه‌ی حروف دیده می‌شود، «ها» اگر راست شود، همان «الف» است، «الف» نقطه بود و «دال» شد، «بی» خلیفه‌ی «الف» است، طول قد «الف» صورت «بی» می‌نماید، «الف» در جان همه‌ی عالم است، «الف» نهایت کمال آفرینش حروف است، «الف» معتدل است و... نیز از این دیدگاه گرفته شده است.

- منجمان، برج‌ها را با حروف ابجد نام‌گذاری می‌کنند و به جای «الف» که نخستین حرف ابجد است، صفر می‌گذارند و برج حمل را که اوّلین برج است، صفر می‌نامند. و ثور را یک و... الی آخر. ارتباط «الف» در جایگاه یک، در شمار ابجد و صفر، در علم نجوم و تقابل و توافق آن دو، از این اصل تبعیت می‌کند.

- علاوه بر تعابیر برگرفته از شکل و ویژگی‌های خاص «الف» که در بالا بدان اشاره شد، در خلق تصاویر، فضاها و مضامین بکر شاعرانه، «الف»، یکی از مشبه‌به‌ها و حتی مشبه‌های پُرکاربرد ادب پارسی است. در تصاویر و مضامین شعری و نثری ادب پارسی، میخ، خار، ماه نو، عصا، قلم، آلت نرینه، ابروی کشیده، زلف دراز، انگشت، تیر، سوزن، قدوقامت کشیده و موزون، خط محور، خط استوا، شمشیر، خط ناشی از تازیانه و شلاق، کمر باریک، زخم شمشیر، شکاف، دل و سینه‌ی کوچک، آه و ناله‌ی کشیده، هرچیز مختصر، اندک و بی‌مقدار و... را به «الف» مانند می‌کنند یا در مقام مشبه، از آن بهره می‌جویند.

- نیز در ترکیباتی چون الف قامت، الف استقامت، الف بالا، الف استوا، الف اطعنا، الف آه... علاوه بر این که در یک فضای شاعرانه و ایهامی، به حرف «الف» و مدّ به‌کاررفته در ساختار کلمه، اشاره و بر ماهیت کشیدگی، ایستایی و امتداد آن تأکید می‌کند، به شکل استوار، ایستا و کشیده‌ی ظاهری کلمات بر ساخته از آن نیز که از کشیدگی و استواری «الف» متأثر و برخوردار است، توجه می‌کند. مثلاً در ترکیب «الف» آه، علاوه بر کشیدگی حرف «الف» و کشیدگی مدّ آن، امتداد و تداوم و کشیدگی آه نیز مد نظر است. یا در ترکیب «الف» قامت، علاوه بر «الف» کلمه‌ی قامت، به ایستایی شکل ظاهری قامت توجه می‌شود.

- ترکیباتی چون الف مستقیم، الف یک‌تنه، الف یکتا، الف راست، الف تنها و... که تعداد آن‌ها کم نیز نیست، ترکیباتی هستند که با ترکیب صفت شاخص حرف «الف» ساخته شده‌اند و گذشته از این که یک ترکیب دستوری به‌شمار می‌روند، یک فضای زیبای هنری را هم ایجاد می‌کنند:

نفس الف شدی تو ز تجرید چون ز عشق پیوسته گشت با الفت عین و لام تو
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۶۸)

زان الف شکل نیزه از سر خشم چشمشان کرده همچو ها، دو چشم
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۲۸)

چون الف از خود فنا شد مکتف بی و سین بی او همی گویند الف
(مولوی، ۱۳۷۲، ج: ۶، ب: ۲۲۴۵)

الف مباحش ز ابجد که سرکشی دارد مباحش بی دو سر تو جیم باش چو جیم
(مولوی، ۱۳۶۳: ۶۵۸)

*الف احسنوا: به حرف «الف» در کلمه‌ی احسنوا و نیز به دو «الف» پس و پیش این کلمه، برای برجسته سازی و اهمیت دادن به لفظ و معنی احسنوا توجه دارد:

لام لاتقنطوا لواء فـرج الف احسنوا جزاء حرج
(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۱۰)

*الف با تا: حروف آغازین حروف الفبا؛ کنایه از تمام حروف الفبای فارسی؛ کنایه از تمامی چیزها؛ کنایه از لوح، قلم و کرسی؛ کنایه از تخته اول، که لوح اول درس است؛ «الف» کنایه از خداوند و عالم وحدت و «با» و «تام» کنایه از کل عالم و عالم کثرت؛ کنایه از آغاز و مقدمه و اصول چیزی؛ کنایه از اشکال متنوع و گوناگون:

با الف هست با و تا همراه با و تا بت شمر الف، الله
(همان: ۱۱۰)

*الف کوفی: حرف «الف» در خط کوفی؛ با توجه به شکل خاص «الف کوفی» که کج است، کنایه از هر چیز خمیده و کج؛ با توجه به شکل خاص «الف کوفی» که عریان است و چیزی ندارد، کنایه از نداری و بی سیمی است؛ نیز کنایه از آلت تناسلی نر (رک).
رامپوری، ۱۳۶۳: ۷۹):

معروف به بی سیمی مشهور به بی نانی همچون الف کوفی از عوری و عربانی
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۶۷)

※الف لام (لام الف): دو حرف ا، ل؛ اشاره به ال، حرف تعریف زبان عربی دارد که آن هم کنایه از تعریف باشد؛ جمع بین الف و لام است که (ال) حرف تعریف است که بدان اسم‌های نکره را معرفه می‌کنند (رک. شهیدی، ۱۳۶۴: ۴۳۵)؛ اشاره به سورۃ دارد که حروف آغازین حروف مقطعه‌ی آن‌ها با ال است مثل الم، الر، المر، المص؛ با ذکر این حروف مقطعه، کل سوره و کل قرآن را خواسته است؛ اشاره به کلمه‌ی الله دارد که حرف آغازین آن الف و لام است و معروف شده است؛ اشاره به اسم اعظم الهی دارد؛ کنایه از لفظ لا می‌باشد؛ الف، نشانه‌ی راستی و بلندی است و قدوقامت کشیده را به آن نسبت می‌دهند و لام، نشانه‌ی خمیدگی و ناراستی است و قدوقامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند؛ کنایه از دو چیز راست و خمیده است؛ کنایه از عدم توافق و هماهنگی؛ با توجه به شکل حرف ل، «الف لام» می‌تواند به شکل «ا» که در شکل حرف «ل» دیده می‌شود، اشاره کند که کنایه از توافق و سازگاری است؛ با عنایت به شکل لفظ «لا»، کنایه از پیوستگی و دوستی و توافق و نیز عشق‌بازی و وصال است؛ با توجه به شکل «لا»، کنایه از هرچیز سراپا دونیم شده؛ با توجه به شکل «لا»، کنایه از تکبر است؛ کنایه از تواضع است؛ «لام الف»، کنایه از گره محکم و هرچیز درهم تنیده، گره خورده و آشفته است؛ کنایه از خروج از حالت عادی و نابودی است:

فرق باشد میان لام و الف این چه آشوب و حشولامانیست
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۵۲)

خصم از آن آمدند هر خامت نیست کس واقف از الف لامت
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۳۲)

هر الف لami چه می‌ماند بدین گر تو جان داری بدین چشمش مبین
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۱۳۲۱)

«الف لام میم (الم): سه حرف «ا»، «ل»، «م»؛ «الم» حروفِ مقطعه‌ی قرآن در آغاز سور بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان، سجده؛ کنایه از هر کدام از سور مذکور یا محتویات و حکایات آن؛ کنایه از کل قرآن کریم یا محتویات و حکایات آن؛ کنایه از سوره‌ی «الروم» از قرآن کریم است؛ با ساختاری هنری، ضمن توجه خاص به حروفِ مقطعه و معانی و مفاهیم مربوط به آن، به ایهام، از «الف» قدوقامت و از «لام»، «زلف» و از «میم»، «دهان و خال» را اراده کرده است؛ به ایهام، به واژه‌ی «الم» عربی، به معنی رنج و دردمندی نیز توجه دارد:

این الم (الف لام میم) و حم این حروف چون عصای موسی آمد در وقوف
(همان: ۱۳۱۶)

این الم (الف لام میم) و حم ای پدر آمدست از حضرت مولی البشر
(همان: ۱۳۲۰)

«الف معدوم: الف بسیار نازک؛ کنایه از کمر باریک، لاغر و نحیف. نیز رک. «الف»
چه میان چون الفی معدوم است چه دهان چون صدفی پر گوهرست
(عطار، ۱۳۶۲: ۲۲۱)

«از الف تا یا: از حرف الف تا حرف یا؛ کنایه از تمام حروف الفبا؛ کنایه از همه چیز
به طور کامل و تمام، همه چیز از اول تا آخر.

همچو جیم و دال و را و قاف و عین و لام و نون از الف تا یا دگرها مانده در پیشم دوتا
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۱)

اولاً بشنو که خَلق مختلف مختلف جانند تا یا از الف
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۲۹۱۴)

***با تا الف:** کنایه از تمامی حروفِ الفبا؛ کنایه از اشکال مختلف و متنوع؛ اشاره به باورِ شکل‌گرفتنِ تمامی حروفِ الفبا و حتّی تمامی اجسام و عالمِ تکثّر از الف دارد؛ کنایه از لفظِ بت است. نیز رک. الف.

هست بر لوحِ مادّات و مدت با و تا عقل و جان، الف وحدت

(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۹۴)

با الف هست با و تا همراه با و تا بت شمر الف الله

(همان: ۱۱۰)

***سین نون الف یا:** چهار حرفِ س، ن، ا، ی؛ به کنایه، لفظِ سنایی مد نظر است.

شکلِ دندان و سر زلف تو زودا که بر او سین و نون و الف و یا همه تاوان آرند

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۳)

***یا، الف، نون، سین:** علاوه بر ساختار تشبیهی که لب را به شکلِ «ی»، قامت را به «الف»، ابرو را به شکلِ «نون»، و دندان را به شکلِ «سین»، مانند کرده است، به لفظِ «سنایی» که از ترکیب این حروف به وجود می‌آید، توجّه دارد؛ نیز به شکلِ کلیّ این حروف که نشانه‌ی خمیدگی و راستی است، توجّه دارد.

ای پیش تو سنایی گه یا و گه الف او را به تیغ هجر چو نون و چو سین مکن

(همان: ۵۱۴)

خود سنایی او بود چون بنگری زیرا بر اوست لب چو یا قامت الف ابرو چو نون دندان چو سین

(همان: ۵۴۹)

۲.۲. عبارت‌های فعلی و کنایی بر ساخته از شکل و ویژگی حرفِ الف

***الف از داوری دور شدن:** اگر حرفِ «الف» را از کلمه‌ی «داور» و «داوری» حذف کنیم،

لفظِ «دور» و «دوری» باقی می‌ماند. کنایه از لفظِ «دور» و «دوری» است:

راستی اندر میان داوری شرط است از آنک **چون الف** زو دور شد دوری بود نه داوری
(همان: ۶۶۳)

❖ **الف** از میان **خَمار** شدن: اگر حرف «الف» را از کلمه‌ی «خَمار» برداریم، لفظ «خَمر» می‌ماند. کنایه از لفظ **خَمر** است:

خمار و خمر یکی است ولی الف نگذارد **الف** چو شد ز میانه بین خمار چه باشد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

❖ **الف** چون **دال** گشتن: با عنایت به شکل حروف «الف»، «دال»، «نون» که «الف»، نشانه‌ی کشیدگی و راستی است و قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند و **دال**، **نون** که نشانه‌ی خمیدگی و ناراستی است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند، این ترکیب، کنایه از خمیدگی قد و قامت برافراشته است؛ کنایه از افتادگی و ضعف است؛ کنایه از دگرگون شدن؛ کنایه از خوار و عاجز شدن؛ کنایه از تواضع است؛ کنایه از سرافکنده و شرمنده شدن؛ اشاره به تکرر و تعدد حروف دیگر از حرف **الف** دارد:

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف از عشق گشته دال الف بی عشق **الف** چون **دال** ها
(همان: ۴۹)

❖ **الف** هیچ ندارد: چون **الف** هیچ نقطه ای ندارد و هیچ حرکتی نمی‌پذیرد و ظاهری عریان دارد و تنها است، از آن به نداشتن ثروت، یا فقر «الف» تعبیر می‌شود. همچنین «الف»، هیچ ندارد، مثلی مشهور بر شناساندن الفبا به کودکان است. رسم بوده که معلم مکتب خانه برای یاد دادن حروف الفبا به کودکان و مبتدیان، می‌گفت: با یکی به زیر دارد، تا دو تا به سر دارد، الف، هیچ ندارد و منظور، نقطه بود؛ الف هیچ ندارد، یعنی؛ الف راست و مجرد است و هیچ ندارد (رک. دهخدا، ۱۳۷۷: ۳۲۱۳):

بسیار تفاخر مکن امروز که فردا معلوم تو گردد که **الف** هیچ ندارد

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۵۱)

حرفِ کم‌مرت همچو الف هیچ ندارد زیرا که تو را چون الف افتاد میانی
(عطار، ۱۳۶۲: ۶۲۵)

ما کییم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود چه دارد هیچ هیچ
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۵۱۴)

حی نیز اگر هیچ ندارد چو الف نیز در صورت جیم آمد و جیم است مقید
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۲۶۳)

※الف، دال خمیده‌شدن: رک. الف چون دال‌گشتن؛ نیز در یک تصویر هنری، حرفِ «الف» در کام، قبل از آن که از لب برآید، در برابر قدوقامت کشیده‌ی محبوب از شدت شرم و خجالت، چون دال، خمیده می‌شود و ادا می‌گردد. رک. الف.

در پیش ق‌دت چون الف بگویم در کامم دالی شود خمیده
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۸۹)

※الف در بسم (پنهان کردن، در رفتن، درج شدن، روی پوشیدن): «الف» بعد از «ب»، در باسم الله، «الف» وصل است و تلفظ و نوشته نمی‌شود و به صورت بسم الله نوشته و خوانده می‌شود. از تلفظ‌نشدن «الف» در کلمه‌ی باسم الله به پنهان‌شدن «الف در بسم» تعبیر می‌شود؛ هنگامی که «الف» در مقام وصل قرار بگیرد، از قرائت ساقط شده، تلفظ نمی‌شود، از این «الف»، به «الف» وصل و «الف» مهموز نیز یاد می‌کنند؛ کنایه از هرچیز پنهان و ضایع است؛ کنایه از به حساب نیامدن، محوشدن، مخفی‌گشتن، فرورفتن و... است:

راستی‌ها ز بیم بند و طلسم روی پوشیده چون الف در بسم
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۸۷)

آن الف در بسم پنهان کرده ایست هست او در بسم و هم در بسم نیست
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۲۴)

در وجوه وجه او رو خرج شو چون الف در بسم در رو درج شو
(همان: ۲۲۳۹)

❖ **الف در حلقه‌ی میم نهان کردن:** از «الف» قامت کشیده و بلند و از حلقه‌ی میم، دهان تنگ و لب خرد را اراده کرده است. همچنین از «الف» آلت تناسلی عاشق و از «میم»، آلت تناسلی و سُرین معشوق را اراده کرده است. ترکیب، کنایه از هم آغوشی و نزدیکی است.

پاره‌ای بردم از این روغن ابلیس به کار الف خویش نهان کردم در حلقه‌ی میم
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۳۲)

❖ **الف را درون رای آوردن:** «الف» مبنا و مقدم سایر حروف و رمزی است از عالم وحدت و یگانگی حضرت حق. در اینجا کنایه از حقیقت باطنی قرآن است و ترکیب به رای آوردن کنایه از به ذهن وارد کردن، فهمیدن. «با» و «تا» نیز کنایه از ظاهر آیات قرآن است که بدون در نظر گرفتن معانی اصالت ندارد (رک. طغیانی، ۱۳۸۱: ۱۸۶)؛ به حرف **الف درون لفظ «رای»** نیز توجه دارد:

تالف را درون رای آرد با و تا را به زیر پای آرد
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۸۲)

❖ **الف را میان خاک، خوار دیدن:** اشاره به حرف «الف» در لفظ «خاک» دارد. از آن جاکه، «خاک»، نماد پستی و مذلت است از قرار گرفتن «الف» در لفظ «خاک»، ظاهراً، پستی و خواری «الف» را اراده کرده است:

واو را بین در میان خون قرار پس الف را بین میان خاک خوار
(عطار، ۱۳۷۰: ۱۱۷)

❖ **الف، لاشدن:** چون حروف دیگر، به گونه‌ای شکل تغییر یافته‌ی حرف الف هستند یا در ساختار شکل خود، حرف «الف» را هم دارند، در این ترکیب، به محوشدن الف در دیگر حروف، توجه دارد. رک. الف.

الفی لا شود و توز الف لام گشت لا هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

الف واو در خاک و خون دیدن: اشاره به حرف «الف» در «خاک» و حرف «واو» در «خون» دارد؛ چیزی و کسی را در خاک و خون دیدن، می‌تواند کنایه از مذلت و پستی و مرگ آن چیز و کس باشد:

وا دو حرف آمد الف واو ای غلام هر دو را در خاک و خون بینی مدام
(عطار، ۱۳۷۰: ۱۱۷)

الف هی در میان نبودن: به دو حرف تشکیل دهنده‌ی لفظ «آه» اشاره دارد:
صد هزار آه زو شنیده حری نه الف بود در میان نه هی
(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۲۲)

الفی قد، چون دال کردن: رک. الف چون دال گشتن:

به مل و مال میل تا چه کنی الفی قد چو دال تا چه کنی
(همان: ۴۴۲)

از الف و ها مرکب بودن میم: با عنایت به شکل ظاهری حرف «میم» که از یک حلقه‌ی تنگ و باریک شبیه به «ه» و یک «ا» سرنگون تشکیل شده است، از آن تعبیر به «الف و ها و میم» می‌کنند؛ کنایه از نهایت ترکیب و توافق است:

میم از الف و هاست مرکب به نبشتن ترکیب بود علت بر هستی مفرد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۵۲۳)

ام بود ما بودن الف و میم: ضمن توجه به نداری و تجرد و تفرّد حرف «الف» که از آن به «نرگدایی» تعبیر می‌کند و نیز تنگی و خردی حرف «میم» که از آن به «تنگی» تعبیر می‌کند، به ترکیب «ام» که از به هم پیوستن حروف «الف» و «میم» به معنای اساس و پایه و مادر به وجود می‌آید، نیز توجه دارد؛ نیز به شکل حرف «م» که الفی وارونه در زیر دارد، توجه دارد:

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداست
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۳۳۰)

*بی الف، نقشِ داوری، دوری بودن: رک. الف از داوری، دور شدن.

با ستم سور مملکت شوریست بی الف نقش داوری دوریست
(سنایی، ۱۳۷۴: ۵۵۶)

*بی و سین، بی الف، الف گفتن: رک. الف در بسم (پنهان کردن، در رفتن، درج شدن،
روی پوشیدن)

چون الف از خود فنا شد مکتنف بی و سین بی او همی گویند الف
(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۲۴۲)

*تخته از الف با و تای عقل شستن: الف با و تای عقل از لوح پاک کردن. ترکیب، کنایه
از کنار گذاشتن عقل و نپرداختن و توجه نکردن به آن است:

تخته شسته ز بهر شرع رسول از الف با و تای عقل فضول
(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۳۰)

*خواربودن الف در میان خاک: با توجه به قرار گرفتن «الف» در لفظ «خاک» که نماد
پستی و مذلت است، از آن به خواری «الف» تعبیر کرده است. هرچند به «الف» در میان
لفظ «خوار» نیز، توجه دارد:

واو را بین در میان خون قرار پس الف را بین میان خاک خوار
(عطار، ۱۳۷۰: ۱۱۷)

*دال، الف گشتن: با عنایت به شکل حرف «ا» که نشانه‌ی کشیدگی و راستی است و
قامت بلند را به آن نسبت می‌دهند «و»، «ن»، «د»، نشانه‌ی خمیدگی و ناراستی است و
قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. ترکیب، کنایه از قد و قامت خمیده به قامت برافراشته
تبدیل شدن است؛ کنایه از سرافرازی، توانایی و استقامت است و نیز رک. الف.

از عشق گردون مؤتلف بی عشق اختر منخسف از عشق گشته دال الف بی عشق الف چون دال‌ها
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۹)

*ری بی نون را با الف، مقرون کردن: کنایه از لفظِ رینا است که از ترکیبِ این حروف
به وجود می‌آید:

هم ری و بی و نون را کردست مقرون با الف در باد دم اندر دهن تا خوش بگویی رینا
(همان: ۵)

*زمزمه‌ی بی الف لام گفتن: از آن جاکه، «الف لام» از یک طرف، حرفِ تعریف در زبان
عربی است و کلام بدان معرفه و شناخته می‌شود و نیز «الف لام» در زبان عربی، به معنی
صداست و «زمزمه‌ی بی الف لام»، معمولاً زمزمه‌ی آرام و سکوت مانند را گویند، ترکیب،
ظاهراً، کنایه از کلام پوشیده، مرموز، به دور از فهمِ همگان، ناآشنا و کنایه آمیز گفتن است
و نیز رک. الف لام (لام الف).

ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن دم به دم زمزمه بی الف و لام بگو
(همان: ۸۳۱)

*عینِ لام با الف، پیوسته گشتن: از به هم پیوستنِ سه حرفِ «ع»، «ل»، «ا»، لفظِ «علی»
و «علا» ایجاد می‌شود:

نفس الف شدی تو ز تجرید چون ز عشق پیوسته گشت با الفت عین و لام تو
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۶۸)

*قد الف، به سان نون گشتن: رک. قد الف، چون جیم (افتادن، شدن).

تا درد تو را خرید عطار قد الفش به سان نون گشت
(عطار، ۱۳۶۲: ۲۲۳)

*قد الف، چون جیم (افتادن، شدن): «الف» نشانه‌ی راستی و بلندی است و قامت
افراشته را به آن نسبت می‌دهند و «جیم»، «نون»، «دالم»، «لام» نشانه‌ی خمیدگی و کجی
است و قامت خمیده را به آن نسبت می‌دهند. ترکیب کنایه از خمیدگی قامت راست و
استوار است؛ کنایه از ضعف و افتادگی.

قَدِ الفَمِ ز مشقِ چون جیم افتاد آن سو که تویی حسن دو میم افتاد
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۸۲)

ماه از غمت دونیم شد رخساره‌ها چون سیم شد قَدِ الفِ چون جیم شد وین جیم جامت می‌کند
(همان: ۲۴۰)

※ گه یا و گه الف بودن: با عنایت به شکل «ی» که نماد خمیدگی و «الف» که نماد راستی است، ترکیب، به معنای خم و راست شدن، حالت خمیدگی و راستی گرفتن و کنایه از تعظیم و تواضع است؛ نیز کنایه از ضعف و افتادگی است.

ای پیش تو سنایی گه یا و گه الف او را به تیغِ هجرِ چو نون و چو سین مکن
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۱۴)

※ لا از الف لام گشتن: ترکیب، به لفظ «لا» که از ترکیب «الف» و «لام» به وجود می‌آید، توجه دارد که رمز نفی ماسوی الله و توجه به یکتایی خداست؛ به توافق و اتحاد دو شکل متفاوت و راست و کج «الف» و «لام» توجه دارد که چگونه در عین اختلاف با هم، لفظ «لا» را به وجود می‌آورند و با هم یکی می‌شوند. (رک. همین متن: الف لام)

الفی لا شود و توز الف لام گشت لا هله دست و دهان بشو که لبش گفت الصلا
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

※ مانند لا، سرنگون شدن الف: با توجه به شکل خاص لفظ «لا» و شکل قرار گرفتن «الف» در آن، به خمیدگی و افتادگی و سرنگونی الف در آن، توجه دارد:

گاه تاج از سر همی انداخت شین بر سان سین گاه پیشم سرنگون می‌شد الف مانند لا
(سنایی، ۱۳۶۲: ۶۱)

※ محوشدن الف در لام: با عنایت به شکل ظاهری و نوشتاری حرف «ل» که در ظاهر از ترکیب یک «ا» راست و ایستاده و یک خمیدگی در پایین و انتها تشکیل شده است، از این قرار گرفتن «الف» در شکل ظاهری «ل»، با توجه به نهایت توافق، اتحاد و ادغام، به محوشدن الف در لام تعبیر کرده‌اند؛ ظاهراً به شکل ظاهری (لام) نیز توجه دارد که در

عین این که در داخل (لام) یک الف وجود دارد، چنان در آن محو و ادغام شده است که فقط دیده می‌شود و هیچگاه به تلفظ در نمی‌آید.

گَر الفی و سابق حرفی محو شو اندر لام افندی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۱۲۲)

*نرگدا بودن الف: با عنایت به نداری، عریانی و هیچ نداشتن الف، از آن، به نرگدا بودن الف، تعبیر می‌کنند. رک. الف.

این الف وین میم ام بود ماست میم او تنگ است الف زو نر گداست

(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۳۳۰)

*نون، الف گشتن: رک. دال، الف گشتن.

الف گشت است نون می‌بایدش ساخت که تا گردد الف چیزی که نون است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۶۹)

*وصل بی سین، برنتافتن الف: رک. الف در بسم پنهان (گشتن).

از صله است و بی و سین زو وصل یافت وصل بی و سین الف را بر نتافت

(مولوی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۲۲۴۲)

*یک الف، در لا، درافزودن: اگر «الف» به «لا» افزوده شود درحقیقت، لفظ «آلا» و «الا» ایجاد می‌شود؛ کنایه از لفظ «الا»؛ کنایه از لفظ «آلا»:

تا به اکنون لائیان بودند خلقان چون ز عدل یک الف در لا درافزودند الایی شدند

(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۵۱)

*یک الف را، بهر الفت، ردف جفتی دالکردن: «الف» نشانه‌ی قامت راست و استوار

است و «دال»، نشانه‌ی قامت خمیده، و منظور از الفت آن‌ها، توافق و در کنار هم

قرارگرفتن است؛ به لفظ «داد» که از به هم پیوستن دو «دال» و یک «الف» ساخته می‌شود،

نیز توجه دارد؛ کنایه از لفظ «داد»:

تو به کژی ما به خدمت چون دو دالیم از صفت یک الف را بهر الفت، ردف جفتی دال کن
(همان: ۴۹۸)

*یک تن، الف دار دو تن گشتن: کنایه از هم آغوشی و عشق بازی کردن است:
زیر سرو چو الف با خوی و می گشته یک تن الف دار دو تن
(سنایی، ۱۳۶۲: ۵۲۲)

جدول کلی ساختار مضامین و تصاویر شاعرانه، ترکیبات، تعابیر و عبارت‌های فعلی و کنایی براساس شکل، حالت و ویژگی حرف الف در اشعار شعرای عارف (سنایی، عطار و مولوی)

بر اساس شواهد شعری ارائه شده از اشعار شعرای مورد بحث در این مقاله، بدون احتساب شواهد شعری تکراری حذف شده، از بسامد جامع به اقتضای حجم مقاله

مولوی	عطار	سنایی	
در کل ۲۶ شاهد شعری	در کل ۶ شاهد شعری	در کل ۲۹ شاهد شعری	مضامین، تصاویر شاعرانه، ترکیبات، تعابیر و عبارت‌های فعلی و کنایی بر اساس شکل و حالت و ویژگی حرف الف
در کل ۶ شاهد شعری مثنوی معنوی ۵ شاهد شعری کلیات شمس ۱ شاهد شعری	در کل ۱ شاهد شعری دیوان عطار ۱ شاهد شعری منطق الطیر بدون شاهد شعری	در کل ۱۳ شاهد شعری حدیقه الحقیقه ۷ شاهد شعری دیوان سنایی ۶ شاهد شعری	۱. ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیرات نغز و ظریف ادبی بر اساس شکل و ویژگی حرف الف
در کل ۲۰ شاهد شعری کلیات شمس	در کل ۵ شاهد شعری منطق الطیر	در کل ۱۶ شاهد شعری دیوان سنایی	

۱۳ شاهد شعری مثنوی معنوی	۳ شاهد شعری دیوان عطار	۱۰ شاهد شعری حدیقه الحقیقه	۲. عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از شکل و ویژگی حرف الف
۷ شاهد شعری	۲ شاهد شعری	۶ شاهد شعری	

۲. نتیجه‌گیری

حرف «الف» به واسطه‌ی شکل، جایگاه خاص و برخی ویژگی‌های منحصر به فرد، یکی از پرکاربردترین حروف در ساخت مضامین بکر و فضاهای شاعرانه و ترکیبات و تعبیرات نغز و ظریف ادب پارسی، به ویژه اشعار عارفانی چون سنایی، عطار و مولوی است. با بررسی و تحلیل کاربرد ادبی حرف «الف» براساس تعداد شواهد شعری به دست آمده از اشعار این شاعران، در دو نوع ساختار: الف) ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیرات نغز و ظریف ادبی براساس شکل و ویژگی حرف «الف» ب) عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از شکل و ویژگی حرف «الف» این نتایج حاصل شد:

۱. براساس شواهد شعری ارائه شده از اشعار شعرای مورد بحث در این مقاله، بدون احتساب شواهد شعری تکراری حذف شده از بسامد جامع به اقتضای حجم مقاله، سنایی با مجموع ۲۹ شاهد شعری (دیوان کامل اشعار سنایی با ۱۶ شاهد و حدیقه الحقیقه با ۱۳ شاهد) در ردیف اول قرار دارد و بعد از آن، مولوی با مجموع ۲۶ شاهد شعری (کلیات- شمس با ۱۴ شاهد و مثنوی معنوی با ۱۲ شاهد) در مقام دوم در خلق این ساختارهای ادبی قرار دارد و عطار نیز با ۶ شاهد شعری (دیوان کامل اشعار عطار با ۳ شاهد و منطق الطیر با ۳ شاهد) براساس همین معیار سنجش، بعد از مولوی توجه خاصی به خلق این ساختارها داشته است.

۲. از مجموع ۲۹ شاهد شعری در اشعار سنایی، در ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیرات نغز و ظریف ادبی براساس شکل و ویژگی حرف «الف» حدیقه الحقیقه با ۷ کاربرد ادبی در مقایسه با ۶ کاربرد ادبی دیوان سنایی، در مقام اول قرار دارد. در ساختار عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از شکل و ویژگی حرف الف،

این بار دیوان سنایی با ۱۰ کاربرد ادبی در مقایسه با ۶ کاربرد ادبی *حدیقه الحقیقه*، در ردیف برتر قرار دارد.

۳. از مجموع ۲۶ شاهد شعری در اشعار مولوی، در ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیراتِ نغز و ظریفِ ادبی براساس شکل و ویژگی حرف «الف» مثنوی معنوی با ۵ کاربرد ادبی در مقایسه با ۱ کاربرد ادبی کلیات شمس، در مقام اول قرار دارد. و در ساختار عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از شکل و ویژگی حرف «الف»، این بار کلیات شمس با ۱۳ کاربرد ادبی در مقایسه با ۷ کاربرد ادبی مثنوی معنوی، در ردیف برتر قرار دارد.

۴. از مجموع ۶ شاهد شعری در اشعار عطار، در ساختار مضامین، تصاویر و فضاهای شاعرانه، ترکیبات، تعبیراتِ نغز و ظریفِ ادبی براساس شکل و ویژگی حرف «الف»، دیوان عطار با ۱ کاربرد ادبی در مقایسه با عدم کاربرد ادبی *منطق الطیر* در رتبه‌ی اول قرار دارد. در ساختار عبارت‌های فعلی و کنایی برساخته از شکل و ویژگی حرف الف، این بار *منطق الطیر* با ۳ کاربرد ادبی در مقایسه با ۲ کاربرد ادبی دیوان عطار در ردیف برتر قرار دارد.

۵. مضامین و تصاویر شاعرانه و عبارات و کنایات ادبی برساخته از حرف الف در اشعار این شعرا، یکی از هنری‌ترین برساخته‌های ادب پارسی است. هر سه شاعر، ضمن بازی هنری با حرف «الف» و کلمات «الف دار» و با توجه به دیدگاه‌ها و باورها و اعتقادات و فرهنگ عامیانه در خصوص حرف الف و جایگاه ادبی آن، از آرایه‌های ادبی و زیبایی‌های هنری متنوع، به ویژه استعاره، کنایه، تشبیه و ایهام در خلق تعابیر نغز و ظریف بهره‌جسته‌اند.

منابع

- حیدری، غلامرضا. (۱۳۹۶). «کاربرد ادبی و هنری و تصویری الف در پهنه‌ی ادب پارسی با تکیه بر اشعار شاعران سبک هندی». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره‌ی ۳۵، صص ۵۷-۷۳.
- _____ (۱۳۹۸). «کاربرد ادبی و هنری حرف الف در اشعار شاعران سبک خراسانی». متن پژوهی ادبی، دوره‌ی ۲۳، شماره‌ی ۷۹، صص ۵۵-۷۶.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه‌ی لغتنامه‌ی دهخدا و دانشگاه تهران.
- رامپوری، شرف‌الدین. (۱۳۶۳). فرهنگ غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۶۲). دیوان حکیم سنایی. به اهتمام محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
- _____ (۱۳۷۴). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۶۴). شرح لغات و مشکلات دیوان انوری. تهران: علمی و فرهنگی.
- طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۱). شرح مشکلات حدیقه سنایی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۲). دیوان عطار نیشابوری. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۰). منطق الطیر. تصحیح صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳). کلیات شمس. به تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۲). مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: مولی.